

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰: ۲۵۹-۲۳۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۶

نوع مقاله: پژوهشی

تبیین تئوریک جایگاه جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب^۱

* سیدرحیم ابوالحسنی

** خسرو قبادی

چکیده

در الگوی حکمرانی خوب، سه بخش دولتی، خصوصی و جامعه مدنی با مرزهای جداگانه و در یک رابطه تعاملی به منظور رسیدن به اهداف توسعه با یکدیگر همکاری می‌کنند. این الگو با رویکرد رایج از جامعه مدنی بر اساس برداشت هگلی که بر پایه اقتصاد سیاسی و مبتنی بر کشمکش است، سازگاری ندارد. حال این پرسش قابل طرح است که در غیاب و یا کم‌رنگ شدن نقش اقتصاد و سیاست در تعریف و تبیین جامعه مدنی، با کدام مبنا و رویکرد می‌توان این مفهوم را در مدل حکمرانی خوب تبیین کرد؟ مدعای مقاله حاضر آن است که رویکردهای فرهنگی به جامعه مدنی و از جمله رویکرد جفری الکساندر، بیشتر می‌تواند جامعه مدنی را در الگوی حکمرانی خوب تبیین کند. در این مقاله به وجوه این تبیین و چگونگی آن با روش توصیفی و تحلیلی پرداخته شده است. روش گردآوری اطلاعات، اسنادی و کتابخانه‌ای است و با رجوع به منابع معتبر و تحلیل آنها، مستندات برای آزمون فرضیه (مدعای) مقاله ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: جامعه مدنی، اقتصاد سیاسی، رویکرد فرهنگی، هنجار و حکمرانی خوب.

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «نقش نهادهای مدنی در شکل‌گیری و نهادینه‌سازی حکمرانی

خوب در ایران (۱۳۹۵-۱۳۷۶) است.

abhasani@ut.ac.ir

* دانشیار گروه حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران

** نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی و دانش‌آموخته

kh.di.ta@gmail.com

دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران

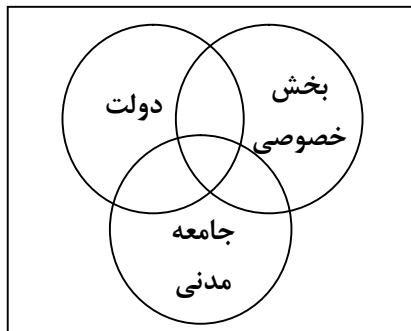


مقدمه

پس از تئوری شکست بازار در اثر رکود اقتصاد جهانی در دهه ۱۹۳۰، نظریه «دولت به عنوان موتور توسعه» در دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ میلادی سیطره یافت. با به گل نشستن برنامه‌ریزی دولت‌محور در اقتصادهای شورایی، افزایش نرخ تورم و رکود تورمی در دولت‌های رفاهی (ر.ک: کاظمی، ۱۳۹۴) و ناموفق بودن کشورهای جهان سوم تازه استقلال یافته پس از جنگ جهانی دوم در برنامه‌های دولت‌محور توسعه اقتصادی و پیامدهای منفی بحران انرژی در دهه ۷۰، در نتیجه دخالت هماهنگ دولت‌های اوپک در مکانیسم بازار، این نظریه افول کرد و مکتب شیکاگو و اجماع واشنگتنی با عنوان نظریه تعدیل ساختاری که مورد حمایت نئولیبرال‌ها بود، شکل گرفت. بحران‌های اقتصادی پیاپی در جهان سوم، بحران مالی شرق آسیا و مشکلات برآمده از فروپاشی شوروی در کشورهای اروپای شرقی، نظریه تعدیل ساختاری را هم با مشکلات جدی مواجه ساخت. از نظر تاریخی در چنین شرایطی که تئوری‌های دولت حداکثر و دولت حداقل پاسخگو نبودند، نظریه حکمرانی خوب^۱، که به آن اجماع پساواشنگتنی^(۱) هم گفته شده است، شکل گرفت. اگر تئوری اول، دولت و تئوری دوم، بازار را عامل توسعه می‌دانست، در نظریه حکمرانی خوب، دولت و بازار مکمل توسعه‌اند؛ اما اختلاف ماهوی و تاریخی آنها، نقش جامعه مدنی و نهادهای آن را در ایفای این نقش مکمل برجسته می‌کند. در سال ۱۹۸۹ برای بانک جهانی روشن شد که مسئله حکمرانی یعنی شیوه مدیریت و اداره کشور یا رابطه شهروندان با حکومت‌کنندگان، موضوع کلیدی توسعه است. بنابراین این نهاد بین‌المللی به همراه نهادهایی چون برنامه عمران سازمان ملل متحد و (تاحدی) صندوق بین‌المللی پول، حکمرانی خوب را در اواخر دهه ۹۰ قرن بیستم میلادی به عنوان کلید معمای توسعه مطرح نمودند (میدری، ۱۳۸۳: ۲۵۸ و ۲۶۲).

در الگویی که برنامه عمران سازمان ملل متحد از حکمرانی خوب ارائه داده است، بخش خصوصی (بازار)، جامعه مدنی و دولت به صورت سه رکن حکمرانی خوب درآمده‌اند:

1. Good governance



حکمرانی خوب

در این الگو، نهادهای مدنی به عنوان مدافع حقوق شهروندی در تقویت مشارکت مردمی به منظور تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های عمومی، مطرح‌اند؛ بخش خصوصی به عنوان عامل تولید در تقویت رشد تولید ناخالص ملی به منظور افزایش درآمد سرانه و ایجاد رفاه نسبی دیده می‌شود و سرانجام نقش دولت به عنوان تسهیل‌کننده فعالیت‌های عمومی در فراهم‌سازی محیطی برای توسعه پایدار به منظور ثبات و توسعه عدالت اجتماعی در جامعه ارزیابی می‌گردد (ر.ک: UNDP, 2000). نمودار بالا نشان می‌دهد که اداره امور عمومی با عزم و اراده و روابط تعاملی میان نهادهای مختلف امکان‌پذیر خواهد بود، به‌ویژه آنکه نهاد دولت، نقش اصلی در برقراری روابط یاد شده دارد. ارتباط صحیح و تعاملی سه بخش یاد شده، زمینه تحقق حکمرانی خوب را در ابعاد مختلف فراهم می‌سازد (استریتن، ۱۳۸۳: ۲).

چنین الگویی که در آن بخش خصوصی تحت عنوان بازار از جامعه مدنی جدا می‌شود، با تعبیر رایج از جامعه مدنی مبتنی بر برداشت هگلی که بر پایه اقتصاد سیاسی استوار است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۳۲)، سازگاری ندارد. از طرف دیگر اگر احزاب نیز «فی مابین حوزه مدنی و دولت» قرار گیرند (همان)، جزء جامعه سیاسی و نه جامعه مدنی محسوب می‌شوند. اکنون این پرسش قابل طرح است که در غیاب و یا کم‌رنگ شدن نقش اقتصاد و سیاست در تعریف و تبیین جامعه مدنی، با کدام مبنا و رویکرد می‌توان این مفهوم را در مدل حکمرانی خوب تبیین کرد؟ مدعای مقاله حاضر آن است که رویکردهای فرهنگی به جامعه مدنی و از جمله رویکرد جفری الکساندر، بهتر می‌تواند چنین تبیینی را به

دست دهد. در این مقاله سعی داریم به وجوه این تبیین و چگونگی آن پردازیم. روش این مقاله در بررسی فرضیه و مدعای یادشده، توصیفی و تحلیلی است. در روش توصیفی، محقق به دنبال بیان چستی موضوع است. جامعه مدنی به دلیل اشتراک لفظی در معانی متفاوت و گاه متعارض که به عنوان مفهوم اصلی مقاله در رویکردهای مختلف توصیف و اشتراک و افتراق آنها بیان می‌شود، در مقام تحلیل قرابت و دوری آنها در الگوی حکمرانی خوب مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش گردآوری اطلاعات، اسنادی و کتابخانه‌ای است و با رجوع به منابع معتبر و تحلیل آنها، مستندات برای آزمون فرضیه (مدعای) مقاله ارائه شده است.

حکمرانی خوب

بر اساس تعریف برنامه عمران سازمان ملل (ر.ک: UNDP, 2000)، حکمرانی، اعمال اقتدار اقتصادی، سیاسی و اجرایی به‌منظور اداره امور جامعه در همه سطوح و سازوکارها، فرآیندها و نهادهایی را شامل می‌شود که از طریق آن، شهروندان و گروه‌ها، منافعی را منسجم و مشخص می‌کنند، حقوق قانونی اعمال می‌کنند، با وظایفشان آشنا می‌شوند و اختلاف‌هایشان را حل می‌کنند. این ویژگی‌ها به قرار زیرند:

۱. حاکمیت قانون یا قانون محوری^۱
۲. اجماع محوری^۲
۳. مسئولیت پذیری^۳
۴. پاسخگویی^۴
۵. برابری و شمولیت^۵
۶. شفافیت^۶
۷. کارایی و اثربخشی^۷
۸. مشارکت جویی^۱

1. The rule of law
 2. consensus oriented
 3. responsiveness
 4. accountability
 5. equity and inclusiveness
 6. transparency
 7. effectiveness and efficiency

از آنجا که هدف اصلی این مقاله، تجزیه و تحلیل ملاک‌های حکمرانی خوب نیست، ویژگی‌های حکمرانی خوب در این اینجا «مفروض» گرفته شده‌اند^(۲). هرچند در این مقاله، تعریف سازمان ملل از حکمرانی محور قرار گرفته است، بانک جهانی هم به نقش جامعه مدنی در شکل‌گیری یا نهادینه‌سازی حکمرانی خوب تأکید دارد^(۳). درباره اینکه چه کسانی بازیگران حکمرانی هستند، تقریباً اتفاق نظر وجود دارد^(۴). کارشناسان برنامه توسعه سازمان ملل متحد (۲۰۰۰)^(۵) معتقدند که بازیگران شامل موارد زیرند:

۱. دولت (ملی و محلی)، متشکل از: قوه مجریه، قوه قضاییه، قوه مقننه، خدمات عمومی، ارتش و پلیس؛

۲. جامعه مدنی، شامل سازمان‌های غیردولتی (NGOs)، سازمان‌های محلی (CBOs) و سازمان‌های داوطلبانه مردمی (PVOs)، همراه با نهادهای دانشگاهی و تحقیقاتی، رسانه‌های جمعی، گروه‌های مذهبی و سازمان‌های مدنی؛

۳. بخش خصوصی، شامل شرکت‌های کوچک، متوسط و بزرگ، اتحادیه‌ها و انجمن‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، اطاق بازرگانی و سازمان‌های چندملیتی (MNCs) (منوریان، ۱۳۷۹: ۲۰-۲۱).

در جهت تأمین این سرمایه‌ها و فراهم آوردن زمینه مناسب برای به کارگیری آنها، هر یک از شرکا باید سهم و نقش خاصی ایفا کنند. وظایف و کارکردهای هر بخش به شرح زیر^(۶) آمده است:

- دولت: تأمین بودجه عمومی، تأمین زیرساخت‌های اقتصادی، تدوین مقررات و ضوابط و ارزش‌ها، تدوین دستورالعمل‌ها و خط‌مشی‌ها، مشخص ساختن ارزش‌های ملی، تدوین و تشخیص ایده‌های دمکراتیک، عزم و حمایت سیاسی و تأمین امنیت

- جامعه مدنی: بسیج و تجهیز منابع محلی، تأمین شبکه غیررسمی، ساختار ویژه و منعطف، درک صحیح مسائل و موضوعات محلی، تعهد احساسی و درونی مردم

- بخش خصوصی: پول، تسهیلات، امکانات و موارد، مهارت‌های کارآفرینی، مدیریت نتیجه‌مدار، بازاریابی و تبلیغ در مورد تولیدات و فرآورده‌ها، اقدامات و اعتقادات مشتری‌مدارانه (CIDA, 1999: 7؛ به نقل از منوریان، ۱۳۷۹).

در منابع دیگری هم ضمن پذیرش دیدگاه سازمان ملل مبنی بر تقسیم جامعه به سه بخش عمومی (حکومت)، بخش خصوصی (بازار) و بخش داوطلبانه (جامعه مدنی)، اهداف و کارویژه‌های هر سه بخش به تفصیل بیان شده است (سعیدی، ۱۳۸۲: ۲۳۶-۲۳۹) و هم وظیفه هر سه بخش به تفکیک و تفصیل بیشتر آمده است (قلی‌پور، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۴، ۷۰-۷۶؛ علیزاده و عرب، ۱۳۸۷). مناقشاتی که در تقسیم وظایف و کارکردهای مورد اشاره در هر یک از منابع یادشده وجود دارد، موضوع مقاله حاضر نیست. تأکید ما تنها بر تفکیک سه بخش در همه منابع یادشده است. به این ترتیب در مدل حکمرانی خوب، دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی، هر یک قلمرو نظری و ساختاری خاص خود را دارد و وظایف جداگانه‌ای در رسیدن به اهداف توسعه یک کشور برعهده دارند. با توجه به سابقه تاریخی از تعریف و جایگاه مدنی که گاه درون دو بخش دیگر تعریف شده است، اکنون در پی آن هستیم تا با مروری بر این تعاریف، نسبت‌های آنها را در مدل حکمرانی خوب بررسی کنیم.

جامعه مدنی

تعریف واحدی از اصطلاح «جامعه مدنی» وجود ندارد. در حقیقت این مفهوم، «مشترک لفظی» یعنی لفظی در معانی کثیر متفاوت و گاه متعارض است. در یکی از منابع آمده است که از نظر تاریخی، مفهوم جامعه مدنی در اندیشه سیاسی به پنج معنای متفاوت به کار رفته است: ۱- به مفهوم دولت، در اندیشه ارسطویی در مقابل خانواده و در اندیشه اصحاب قرارداد اجتماعی در مقابل وضع طبیعی؛ ۲- به مفهوم جامعه متمدن در مقابل جامعه ابتدایی، در اندیشه کسانی چون آدام فرگسون در کتاب «گفتاری درباره تاریخ جامعه مدنی»؛ ۳- به مفهوم شکل اولیه تکوین دولت در اندیشه هگل؛ ۴- به مفهوم حوزه روابط مادی و اقتصادی و علایق طبقاتی و اجتماعی در مقابل دولت و به عنوان پایگاه آن در اندیشه مارکس؛ ۵- به عنوان جزیی از روبنا (نه حوزه زیربنا طبق اندیشه مارکس) و مرکز تشکیل قدرت ایدئولوژیک یا هژمونی طبقه حاکمه در اندیشه «آنتونیو گرامشی» (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۳۰-۳۳۱).

به عنوان نمونه در اندیشه هابز، جامعه مدنی به عنوان نهاد جدای از دولت، معنا ندارد (هابز، ۱۳۸۵: ۲۵۴-۲۵۵). تا سده هیجدهم، جامعه مدنی کمابیش مترادف با دولت یا

جامعه سیاسی بود. از نیمه دوم سده هیجدهم است که شاهد تحولی در همانندپنداری جامعه مدنی با دولت هستیم. در آثار تام پین، آدام اسمیت، آدام فرگسون و حتی جان لاک، مفهوم مدنی به مثابه عرصه مستقل و مجزا از دولت که برخوردار از قواعد و اشکال ویژه خود می‌باشد، پرورانه شد. هرچند اکثر این اندیشمندان، مفهوم جامعه مدنی را به معنای کلاسیک آن به کار می‌گرفتند، در واقع به تمایزی تحلیلی دست یافتند که زمینه برای تحول معنایی آن فراهم آمد. اما به هر صورت این افتخار نصیب «هگل» شد که به فضای مفهومی تازه‌ای از جامعه مدنی دست یابد (افروغ، ۱۳۸۲: ۴۷۲-۴۷۴).

هگل بر مبنای فلسفه دیالکتیکی خود، خانواده را مظهر یگانگی^۱، اجتماع مدنی را مظهر جزئیت^۲ و دولت را مظهر کلیت^۳ می‌داند که به ترتیب همان تز، آنتی‌تز و سنتزند. کشمکش میان یگانگی خانواده و جزئیت اجتماع مدنی در نمود دولت به مثابه واقعیت نظم کلی حل می‌شود. خانواده و اجتماع مدنی، هر دو تا اندازه‌ای عقلی‌اند؛ زیرا مسلماً هر دو واقعی‌اند. ولی تنها دولت که بر فراز هر دو قرار می‌گیرد، به طور کامل عقلی و اخلاقی است. انسان فقط در حالت یک شهروند فرمانبردار، موجودی اخلاقی و آزاد است. او تنها وقتی به کل می‌پیوندد (یعنی با آن یگانه می‌شود)، معنی و ارزش پیدا می‌کند (ستیس، ۱۳۷۰، ج ۲: ۵۵۱-۵۵۲).

هگل از اجتماع مدنی، به دولت برونی، دولت مبتنی بر نیاز، دولت به گونه‌ای که فهم آن را مجسم می‌کند، توصیف می‌نماید. منظور هگل این است که هرچند اجتماع مدنی یک دولت است، از نوع اسفل آن است. چراکه بر اساس نیازهای مادی فردی تشکیل می‌یابد. نیازهایی که اگر یکسره شخصی نباشند، به هر جهت اصولاً خودخواهانه‌اند. با این وصف به زعم هگل، اجتماع مدنی تاحدودی کمتر از نیازهای خانواده خودخواهانه است (همان: ۲۵-۲۶). بر مبنای تعریف هگل از جامعه مدنی و بر اساس خوانش مارکسی از هگل، بشیریه و برخی از صاحب‌نظران (ر.ک: محیط، ۱۳۷۸)، چنین تعریفی از جامعه مدنی به دست می‌دهند:

آنچه امروزه از مفهوم جامعه مدنی در جامعه‌شناسی سیاسی برداشت می‌شود، مبتنی

1. unity
2. particularity
3. universality

بر نظریه «اقتصاد سیاسی» است^(۷). به طور کلی جامعه مدنی شامل همه حوزه‌هایی است که پس از تعیین و تجزیه حوزه دولت باقی می‌ماند. جامعه مدنی، حوزه‌ای است که در آن، کشمکش‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک واقع می‌شوند و دولت می‌کوشد آن منازعات را از طریق وساطت یا سرکوب حل کند. کارگزاران این منازعات در جامعه مدنی عبارتند از: نیروها، طبقات، گروه‌ها، جنبش‌های اجتماعی، نهادها، سازمان‌ها، گروه‌های فشار و انجمن‌های نماینده آنها (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۳۲).

با همین رویکرد، فیلپ اسمیتر، جامعه مدنی را دربرگیرنده انجمن‌ها، گروه‌ها و نهادهای میانجی مستقل از دولت و در مرز میان خانواده‌ها و دولت میدانند که: مستقل از مقامات عمومی پا می‌گیرند، توان گفت‌وگو و سازمان‌دهی برای دست زدن به کنش جمعی در پیگیری خواسته‌های خود را دارند و پویش آنها در چارچوب قانون و در سایه حکومت است، نه در راستای واژگون کردن آن (Whithead, 2004: 30). در دهه ۱۹۸۰ نیز نومحافظه‌کاران، جامعه مدنی را هم‌راستا با بازار کاپیتالیستی تعریف کردند و به دولت‌های لیبرال بابت محدود کردن استقلال فردی تاختند (Alexander, 1993: 798). آنچه در دیدگاه هگل از جامعه مدنی جدا می‌شود، دولت از یکسو و فرد و خانواده از سوی دیگر هستند. جدایی دولت از جامعه مدنی با الگوی حکمرانی خوب با ملاحظاتی که در ادامه از نظر خواهد گذشت، نزدیکی دارد، اما خانواده، بخش خصوصی نیست. جدایی بخش خصوصی از جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب در واقع جدایی بخشی از جامعه مدنی از بخش دیگر آن در نگاه هگلی است.

اما این تعبیر که «جامعه مدنی، حوزه‌ای است که در آن کشمکش‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک واقع می‌شود و دولت می‌کوشد آن منازعات را از طریق وساطت یا سرکوب حل کند»، قسمت دیگری از رویکرد به جامعه مدنی است که با مدل حکمرانی خوب سازگار نمی‌افتد؛ زیرا در این مدل، همان‌طور که در تعریف گذشت، جامعه مدنی برای تعدیل دولت و بازار مطرح می‌شود. گویا آن نقشی را که هگل برای دولت در نظر گرفته، نظریه‌پردازان حکمرانی خوب برای جامعه مدنی در نظر گرفته‌اند. به عبارت دیگر و برای روشن شدن محل نزاع به زبان هگلی باید گفت که در مدل حکمرانی خوب، نقش سنتز دولت به جامعه مدنی و نقش آنتی‌تز جامعه مدنی به دولت

واگذار شده است. صاحب نظران و پژوهشگران مختلفی که با سازمان های بین المللی در زمینه حکمرانی خوب همکاری می کنند، بر این نکته تأکید کرده اند:

به گفته پل استریتن^۱، دولت و بازار هر چند به کرات به هم نیاز دارند، هر کدام در صدد تضعیف و تخریب یکدیگر نیز برمی آیند (استریتن، ۱۳۸۳: ۲۲۶). دولت ها با وضع بیشتر از حد قوانین و مقررات و اعطای مجوزهای خاص و گسترش دیوان سالاری، به بازارها لطمه می زنند. بازارها نیز از طریق دادن رشوه، اعمال فشار و بده و بستان برای رسیدن به اهداف خود به تخریب دولت می پردازند. بنابراین ضرورت وجود جامعه مدنی آشکار می شود. جامعه مدنی می تواند نقش مهمی در ایجاد ارتباطات سازنده بین دولت و بازار ایفا کند. لیپتون (۱۹۹۱) هم می گوید که هر چند نیاز اساسی به تقویت هر دو بخش دولت و بازار در مراحل اولیه توسعه وجود دارد، واقعیت این است که دولت ها و بازارها تمایل به تخریب و تضعیف یکدیگر دارند و این نهادهای جامعه مدنی هستند که می توانند از چنین تخریب ها و تضعیف هایی جلوگیری کنند (همان: ۲۲۷). حکمرانی خوب مستلزم میانجی گری بین دیدگاه ها و منافع مختلف موجود در سطح جامعه به منظور نیل به نوعی اجماع گسترده در خصوص ارزش های سیاسی، بهترین خیر و مصلحت برای کل جامعه و نیز چگونگی دستیابی به آن است (میدری، ۱۳۸۳: ۶).

احمد میدری اما بی توجه به نزاع هگلی و مارکسی و مارکسیستی به موضوع، جمع بندی خاصی از این تقریرات به دست می دهد که البته به نظر ما با بنیاد الگوی حکمرانی خوب کاملاً سازگار است. وی می گوید: «در حکمرانی خوب، دولت جای بازار و بازار جای دولت را نمی گیرد. در هر مورد خاص باید ضعف بازار با ضعف دولت مقایسه شده، مجموعه ای از سیاست ها برای جبران ضعف های بازار و دولت طراحی گردد. در حکمرانی خوب علاوه بر کوچک سازی، شایسته سالاری، تمرکززدایی، همکاری و نظارت نهادهای مدنی و...، مهم ترین راهکارهای توانمندسازی دولت هستند و سیاست صحیح در صورتی انتخاب و به اجرا درخواهد آمد که طرف های هم سود یعنی دولت، بنگاه های بخش خصوصی و نهادهای مدنی با استفاده از تجارب یکدیگر به گفت و گو بپردازند» (همان: ۲۸-۳۰).

آنچه میدری بیان کرده، به درستی به این معناست که همکاری و نه رقابت یا کشمکش در سه رکن اصلی جامعه (دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی) است که در تحقق حکمرانی خوب نقش ایفا می‌کند. این تفاوت اساسی رویکرد به جامعه مدنی در نگاه هگلی و الگوی حکمرانی خوب است. نقل قولی که از دیدگاه سازمان ملل در زیر نقل می‌شود، مؤید غلبه رویکرد همکاری و نه ستیز یا کشمکش ارکان حکمرانی خوب برای نیل به مقصد توسعه است:

فیلیپ اسمیتر که در چند سطر گذشته، قرابت دیدگاه او را با هگل درباره جدایی جامعه مدنی از دولت و خانواده از نظر گذرانیم، چهار ویژگی یا سازه برای جامعه مدنی معرفی می‌کند که همکاری در این ویژگی‌ها بر کشمکش غلبه دارد: «استقلال دوگانه؛ (هم در پاگیری وهم ایفای نقش)؛ کنش جمعی هماهنگ؛ دست‌درازی نکردن به حقوق و مصالح دیگری؛ و مدنی بودن» (Whithead, 2004: 30).

آلو^(۸) (۲۰۰۲) و کومیان^۱ (۲۰۰۳) نیز بر رویکرد همکاری تأکید می‌ورزند: یک رویکرد در تعریف حکمرانی، بر تسهیم اقتدار مدیریت دولتی میان دولت و سازمان‌های غیردولتی تمرکز دارد؛ به گونه‌ای که بازیگران دولتی و غیردولتی نه بطور جداگانه، بلکه ترکیبی و همکاری‌گونه به حل مشکلات اجتماعی می‌پردازند. این تفکر، حکمرانی را به عنوان شکلی از همکاری چندجانبه به جای تأکید صرف بر نهادهای دولتی می‌بیند. (ر.ک: الوانی و علیزاده، ۱۳۸۶).

در برخی منابع دیگری که از دیدگاه رشته مدیریت به حکمرانی خوب نظر انداخته‌اند، از مفهوم شراکت (ر.ک: منوریان، ۱۳۷۹؛ قلی‌پور، ۱۳۸۷: ۶۲) به عنوان نماد همکاری استفاده شده است. شراکت، رکن بنیادی حکمرانی خوب است. اگر این «شراکت» به طور صحیح بین حوزه‌های دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی ایجاد شود، گذار از حکمرانی بد به حکمرانی خوب شکل خواهد گرفت. در این صورت نوعی همکاری تعاملی به جای رقابت و با شراکت هم در اداره امور عمومی جامعه برقرار خواهد بود (همان: ۶۲ و ۷۹).

تاکنون به سه تفاوت مهم مفهوم جامعه مدنی در «جامعه‌شناسی سیاسی مبتنی بر نظریه اقتصاد سیاسی» (به تعبیر بشیریه) که ما از آن با عنوان خوانشی مارکسی از هگل

1. Kooiman, Jan (2003), *Governing as Governance*, London, sage publication.

یاد کرده‌ایم، با دیدگاه حکمرانی خوب پرداخته شد: نخست اینکه جامعه مدنی جدای از بخش خصوصی به عنوان یکی از ارکان مهم حکمرانی خوب مطرح است، در حالی که در دیدگاه هگلی، جامعه مدنی و بخش خصوصی یکسان فرض شده و آنتی‌تزی در برابر فرد و خانواده‌اند؛ دوم اینکه اگر هم بخواهیم با منطق هگلی، ارکان سه‌گانه حکمرانی خوب را تفسیر بکنیم، جای سنتز (دولت) و آنتی‌تزی (جامعه مدنی) با هم کاملاً عوض می‌شود؛ البته نیک واضح است که بر مبنای هگلی یا دست‌کم خوانش مارکس از هگل که بنیاد آن بر تضاد استوار است، نمی‌توان الگوی مبتنی بر همکاری حکمرانی خوب را تبیین کرد. سوم اینکه با برخی شواهد بیان کرده‌ایم - و شواهد بسیار دیگری هم وجود دارد^(۹) که اساس الگوی حکمرانی خوب بر مبنای همکاری و نه کشمکش و تضاد است.

تبیین تئوریک

با بیان سه تفاوت مهم میان تعریف مفهومی جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب و تعریف جامعه مدنی در اقتصاد سیاسی، روشن شد که این رویکرد نمی‌تواند تبیین‌گر جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب باشد. حال پرسش آن است که اگر جامعه مدنی بر نظریه اقتصاد سیاسی بنا نشود، بر کدام دیدگاه نظری دیگری می‌تواند استوار شود؟ و بعد و قرابت‌های این دیدگاه‌ها با جایگاه جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب چقدر است؟ در پاسخ به این پرسش، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است: نخست آنکه گروهی خوانش یا قرائتی از هگل ارائه می‌دهند که دست‌کم با خوانش مارکس از هگل و در نتیجه قرائت مارکس از جامعه مدنی تفاوت دارد. دوم اینکه رویکردهای دیگری به جامعه مدنی وجود دارد که از اساس با دیدگاه هگلی از جامعه مدنی فاصله دارند و خاستگاه آن را سیاسی یا فرهنگی می‌دانند. در ذیل هر دو دسته از این نظریه‌ها را از نظر می‌گذرانیم و بعد و قرابت‌های آنها را با تعریف جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب بررسی می‌کنیم.

دیدگاه هنجاری (تلفیقی از هگل، پارسونز و هابرماس)

دیدگاه‌های نخست را می‌توان دیدگاه‌های هنجاری از جامعه مدنی دانست که با تلفیقی از دیدگاه‌های هگل، پارسونز و هابرماس به تعریف جدیدی از جامعه مدنی روی آورده‌اند. به این دلیل می‌توان از تلفیق و نه ترکیب سخن گفت که به استفاده انتقادی از

این سه متفکر پرداخته و افزوده‌ها و نوآوری‌هایی بر آن دارد. مهم‌ترین وجه تفاوت این دیدگاه‌ها با دیدگاه مارکس آن است که در آنها، جامعه مدنی بر مبنای کشمکش و ستیز تعریف نمی‌شود، بلکه همکاری وجه اصیل (دیدگاه کوهن و آراتو) یا وجه غالب در کنار وجه کشمکش (دیدگاه الکساندر) در جامعه مدنی است. به همین دلیل نیز دیدگاه کوهن و آراتو، هنجاری و دیدگاه الکساندر، هنجاری-عینی است:

دیدگاه هنجاری کوهن و آراتو

ژان کوهن و آندرو آراتو^۱ (۱۹۹۲)، دو تن از اندیشمندان آمریکایی، دیدگاهی از جامعه مدنی در کتاب خود با عنوان «جامعه مدنی و تئوری سیاسی» ارائه می‌دهند که بر مبنای خوانشی پارسونزی و غیر مارکسیستی از هگل استوار است، اما آن را با استفاده انتقادی از هابرماس کاملاً هنجاری تعریف می‌کنند. آن دو، چارچوب نظری ویژه‌ای را برای تعریف چپستی جامعه مدنی انتخاب می‌کنند تا به زعم خود به اشکالات رویکرد مارکس گرفتار نشود:

ما مانند هابرماس، براساس مفهوم سه بخش جهان هستی و دو زیرنظام تحت هدایت رسانه‌ها، یعنی نظام سیاسی و اقتصادی عمل می‌کنیم. ما جامعه مدنی را بعد نهادی قلمرو زندگی انسانی می‌شناسیم که از خانواده، انجمن‌ها و حوزه عمومی تشکیل شده است (قلمرو زندگی انسانی، برعکس، شالوده اجتماعی- فرهنگی برای بازآفرینی جامعه مدنی است). برخلاف هابرماس، ما چنین فرض می‌کنیم که جامعه سیاسی و اقتصادی مابین جامعه مدنی و هر یک از خرده‌نظام‌هاست و چارچوب‌های نهادی‌ای را بازمی‌نمایند که در آن، فرایندهای ارتباطی زبان معمولی، با شکل‌های تعاملی تحت هدایت پول و قدرت، هم‌زیستی دارند (کوهن، ۱۳۸۳: ۵۶).

آراتو با استفاده از نظریه نیکولاس لومان معتقد است: مدل دوگانه دولت و جامعه مدنی یعنی جایی که جامعه مدنی، همان جامعه اقتصادی است، هرچند نسبت به ایده جامعه اقتصادی کمتر تقلیل‌گراست، با این حال بیش از اندازه ساده‌انگارانه است. وی اذعان می‌دارد نظریه جامعه مدنی ای که او و کوهن ارائه کرده‌اند می‌تواند برخی از عناصر را که راه را برای تفکیک‌یافتگی بیشتر بازمی‌گذارند، ایجاد کند. این امر امکان رفتن از دوگرایی ساده‌انگارانه مدل دولت جامعه مدنی را به سمت چارچوب سه‌گرای

دولت/ اقتصاد/ جامعه مدنی فراهم می‌کند. این فضای سوم یا جامعه مدنی از نظر وی، در قالب اجتماعات غیرتخصصی و غیرحرفه‌ای، جایگاه مشترک اشکال کنش متقابل و ارتباط میان کنشگرانی است که کنش آنها، معیار نظام‌های متفاوت کنش را می‌پذیرد. اما صرفاً به شیوه‌ای هرمنوتیکی و فقط به مدد تفسیر است که می‌توان به این بعد از ابعاد حیات اجتماعی دست یافت (ر.ک: آراتو، ۱۳۷۹).

تعریف سه‌فضایی از جامعه با الگوی سه‌بخشی حکمرانی خوب (دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی) منطبق است و بدیهی است وقتی خواست‌های جامعه مدنی به نیازهای اقتصادی فروکاسته نشود، مناسبات آن با دو بخش دیگر جامعه یعنی دولت و بخش خصوصی در سطوح دیگری شکل می‌گیرد. در این مناسبات هم همکاری، بیش از کشمکش و رقابت ضرورت می‌یابد. هرچند مناسبات اقتصادی هم همواره در کشمکش تعریف نمی‌شود.

الکساندر با ادعان به تأثیر هگل بر کوهن و آراتو می‌گوید که مرجع اصلی آنها در تعریف جامعه مدنی، تفسیری است که از پارسونز (به مثابه یکی از رهروان و اخلاف هگل) دارند. پارسونز نشان می‌دهد که چطور در جوامع، یک فضای مدنی مستقل از نظام اقتصادی و سیاسی حاکم بر مبنای تأثیرگذاری و اقناع و نه قدرت و سرمایه می‌تواند شکل بگیرد و مبنایی برای اجرای ارزش‌های نهادی بر اساس حقوق جهانی باشد. از نظر پارسونز، این فضا یک فضای بالقوه است که باید به وجود بیاید و از توصیه اینکه جامعه مدنی چه چیزی باید باشد، صرف‌نظر می‌کند. برعکس، کوهن و آراتو که با چارچوبی هابرماسی از بایدها به سراغ پارسونز رفته‌اند، خود را محدود به نظریه‌پردازی صرفاً بر اساس آنچه بوده نمی‌کنند، بلکه چیزی را که می‌تواند و باید باشد، نیز توضیح می‌دهند. آنها (با پیروی از رویه هابرماس) به سمت تعریف جامعه خوب به صورتی بسیار ایده‌آلیزه شده و عقلانیزه شده رفتند و بعد بر مبنای اینکه چه جامعه‌ای به صورت هنجاری خوب است، شروع به گشتن به دنبال مابه‌ازاهای تجربی آن کردند (Alexander, 1993: 800).

تا اینجا به تفسیری هنجاری^(۱۰) از جامعه مدنی در دیدگاه کوهن و آراتو وقوف پیدا کرده‌ایم. باید بدانیم که از آن طرف، مفهوم حکمرانی خوب هم یک مفهوم هنجاری است؛ زیرا حکمرانی خوب، وسیله‌ای است برای دست یافتن به یک یا چند هدف

مطلوب. عقاید زیادی درباره آنچه باید باشد، در حکمرانی خوب وجود دارد. عقاید گوناگون در جست‌وجوی معنایی هستند که ممکن است در همه شرایط صحیح به نظر آید. لاندمن می‌گوید که در ادبیات حکمرانی نیز به این موضوع اشاره شده است که حکمرانی خوب، یک اصطلاح هنجاری است که می‌بایست به اقتضای بستر تعریف شود (جاسی و نفری، ۱۳۸۸: ۸۹). حکمرانی خوب، یک عبارت هنجاری است. در واقع اوصاف خوب- بد، قوی- ضعیف، تعالی و... همه به نوعی گزاره‌های ارزشی، هنجاری و تجویزی می‌سازند^(۱۱) (معمارزاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵).

دیدگاه هنجاری- عینی الکساندر

جفری الکساندر (۱۹۹۳)، دیدگاه خود را با نقد آرای کوهن و آراتو و به‌ویژه بر برداشت غلط آنها از هابرماس آغاز می‌کند؛ اما این نقد از همان جایی آغاز می‌شود که دیدگاه‌های این دو از نظر او با اشکالات یا نارسایی‌هایی مواجه است. به عبارت دیگر الکساندر از درون همان سنتی شروع می‌کند که این دو در آن قرار دارند؛ سنتی که از پارسونز با قرائتی غیر مارکسی از هگل شروع شده است، اما با رویکرد انتقادی هابرماس به هگل و نگاه هنجاری‌اش به جامعه مدنی ادامه یافته و با انتقاد از خود هابرماس بلوغ بیشتری یافته است^(۱۲).

الکساندر به فهم و خوانش کوهن و آراتو از ساختار و فرایندهایی که فضای عمومی را می‌سازد، منتقد است. منظور از فضای عمومی، فضای اختلاط هنجاری یا همان کنش داوطلبانه است که به عنوان آلترناتیوی برای زندگی سیاسی- اقتصادی -به مثابه نمودی از شر- ایجاد می‌شود. از نظر کوهن و آراتو، کنش داوطلبانه برای ایجاد جامعه مدنی توسط کسانی که با دیدگاه بازارمحور یا قدرت‌محور شروع به کنش نمی‌کنند، سازنده امر نیک یا خیر است و شر چیزی است که فضای سودمحور و قدرت‌محور حاکم را ساخته است. اما از دید الکساندر، ویژگی‌های غیر عقلانی و خیر و شر، چیزهایی نیستند که مدرنیته طی فرایند تکامل خود، آنها را همچون چرک از روی پوست خود بزدايد. این عناصر غیر عقلانی باید حاضر باشند و دیده شوند، اما در دسته زوائد نمادین قرار بگیرند. بد و غیر عقلانی صرفاً محصول مداخله سیاسی و اقتصادی از بیرون جامعه مدنی نیست. چیزی از بیرون و از دل دنیای سودمحور و قدرت‌محور، شهروندان را بد و

غیرعقلانی نمی‌کند، بلکه بد و غیر عقلانی، چیزی درون خود جامعه مدنی و طبقه‌بندی‌های آن است (Emirbayer, 2008: 1464-1465).

الکساندر، اصطلاح جامعه‌مدنی را درباره روند دمکراتیک جوامعی که با تفکر لیبرالی از قرن هفدهم تا اوایل قرن نوزدهم گسترش یافته، به کار گرفته است. وی به دفاع از جامعه‌مدنی به عنوان فضا یا خرده‌نظامی از جامعه می‌پردازد که با درجات متفاوتی به طور تجربی و تحلیلی از فضای سیاسی، اقتصادی و زندگی مذهبی جدا می‌شود. این اصطلاح هم یک مفهوم واقعی و هم یک مفهوم هنجاری است. جامعه‌مدنی بستگی به منابع یا ورودی‌های مختلفی دارد که ناشی از زندگی سیاسی، نهادهای اقتصادی و سازمان‌های فرهنگی است و در ورای فهم دموکراسی اجتماعی و دید مارکسیستی از جامعه‌مدنی، نه براساس منافع اقتصادی خودخواهانه و نه معادله لیبرالی حفاظت از منافع فردی قرار می‌گیرد. جامعه‌مدنی باید به عنوان یک معیار انسجام، مفهوم‌پردازی شود که افراد تعهد به جمع‌گرایی پیدا نمایند (ر.ک: Alexander & Seidman, 2001)^(۱۳) به نقل از فخرايي، ۱۳۸۸: ۴۶ و ۴۸). جامعه مدنی از دیدگاه او، به قلمرو تعاملات، نهادها و همبستگی‌هایی که باعث پایداری زندگی اجتماعی می‌شود، اشاره دارد و بیرون از اقتصاد و دولت می‌ایستد. استقلال و حیات جامعه مدنی در گرو این است که حقوق افراد نه تنها به صورت قواعد تقنینی، بلکه به صورت منابعی اخلاقی در نظر گرفته شود. منافع و هویت، عوامل پیونددهنده نیستند، بلکه حس متعالی‌تر، همبستگی مدنی را ایجاد می‌کند (Emirbayer, 2008: 1464).

تا اینجا مشخص شد که از دیدگاه الکساندر، جامعه مدنی از حوزه اقتصاد (بخش خصوصی) و سیاست (بخش دولتی) جداست و این با تفکیکی که در الگوی حکمرانی خوب صورت گرفته، کاملاً انطباق دارد. دیگر اینکه جامعه مدنی از جامعه اخلاقی ناشی می‌شود و از این رو هنجارمند است. این هنجارمندی چنان که در بالا از نظر گذشت، جزء خصوصیت و ذات حکمرانی خوب نیز هست. اما فاصله گرفتن از دیدگاه اقتصاد سیاسی و تفکیک حوزه مدنی از حوزه خصوصی و دولت در دیدگاه الکساندر به معنای آن نیست که بین جامعه مدنی و دو بخش دیگر یا درون خود جامعه مدنی، هیچ‌گونه تنش و اختلافی وجود ندارد. در اینجا او با دیدگاه‌های هنجارمحور محض که در دیدگاه‌های کوهن و آراتو و اکثر آثار رشته‌های مدیریت و حقوق عمومی از حکمرانی خوب مشاهده

می‌کنیم، فاصله می‌گیرد. الکساندر، ضمن اذعان به تنش میان بازار و جامعه مدنی و میان گروه‌های خود جامعه مدنی، آن را تنها محصول مداخله سیاسی و اقتصادی از بیرون نمی‌بیند. به عبارت دیگر الکساندر، جایگاه جامعه مدنی را هرچند جدای از سیاست و اقتصاد قرار می‌دهد، از تأثیر این دو بر جامعه مدنی غافل نیست و این یعنی در جامعه مدنی، رقابت و همکاری هر دو وجود دارد و هیچ‌کدام قابل تقلیل به دیگری نیست.

اما سخن ایجابی الکساندر برای تبیین تئوریک جامعه مدنی در وضعیتی که کشمکش‌ها درون و میان جامعه مدنی وجود دارد، توجه به «گفتمان جامعه مدنی^۱»، به عنوان «نظامی سلسله‌مراتبی که بسیاری از صداها را خاموش می‌کند»، است. راه‌حل او در اینجا با عبور از چهارچوب نوکارکردگرایانه و نوپارسونزی و با اقبال به یک رویکرد فرهنگی، «ارائه برنامه‌قوی^۲» است. بر این مبنا، علم به عنوان یک متن ساخته‌شده از معانی و دلایل، باید مورد تفسیر قرار گیرد. او مبتنی بر دیدگاه جامعه‌شناسی فرهنگی، خود فرهنگ را متغیر مستقل و جامعه مدنی را «صورت عینیت‌یافته این ساخت فرهنگی» می‌داند. «دال» های این ساخت را به دلیل خودمختاری آن و اینکه هرگونه تعامل، کنش و انتقال معنا درون آن ساخت، مستقل از سایر ساخت‌ها صورت می‌گیرد، محور بحث خود در شکل‌گیری جامعه مدنی در نظر می‌گیرد. زوج‌های دوگانه، مفهومی مانند قانونمندی - استبدادی، قانون - قدرت، برابری - سلسله‌مراتبی و...، اساس ساختار گفتمانی او را در شکل‌گیری جامعه مدنی تشکیل می‌دهد (فخرایی، ۱۳۸۸: ۵۰). برای مثال الکساندر اظهار می‌کند که جامعه مدنی آمریکا حول گفتمان آزادی و گفتمان سرکوب ساختار یافته است (Alexander & Smith, 1993: 161-162). واضح است که دیدگاه‌های مبتنی بر فرهنگ و اخلاقیات، دیدگاه همگرایانه هستند، نه مبتنی بر ستیز و از این حیث نیز با ذات حکمرانی خوب، قرابت بیشتری پیدا می‌کند.

دلایل توجه به رویکردهای آراتو و الکساندر

ممکن است برای خواننده این پرسش پیش بیاید که نظریه‌پردازانی چون کوهن و آراتو و الکساندر، نظریه‌پرداز حکمرانی خوب نیستند و از این‌رو استفاده از نظرهای

1. The discourse of civil society
2. strong program

ایشان برای تبیین این الگو موجه نیست. دو پاسخ برای این پرسش وجود دارد: اول آنکه به لحاظ نظری، ماهیت استدلال‌ها و تبیین‌های پیش‌گفته، قرابت‌های منطقی را در مفهوم مشترک جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب و نظریه‌های این صاحب‌نظران در نظر گرفته است. دوم آنکه به لحاظ تاریخی، نظریه حکمرانی خوب و نظریه‌های جامعه مدنی هنجاری همزمانی دارند و هر دو در پاسخ به رشد جامعه مدنی در سه دهه اخیر مطرح شده‌اند. با عنایت به دلایل اقبال به رویکرد حکمرانی خوب، این ادعا روشن‌تر می‌شود:

شکست برنامه‌های قبلی توسعه، گسترش توجه به نهادها در تحلیل‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، آگاهی به اهمیت عوامل سیاسی در توسعه کشورها، پی بردن اقتصاددانان به اشتباه بودن برخی فروض نئوکلاسیکی و برخی عوامل دیگر مانند فروپاشی کمونیسم، در تبدیل پارادایم حکمرانی به پارادایم غالب توسعه مؤثر بوده است (ر.ک: نیکو نسبیتی، ۱۳۹۰). از همین منبع نقل شده است که اندیشمندانی مانند لفت ویچ (۲۰۰۶)^(۱۴) معتقدند که جنبش‌های خواهان دموکراسی در دهه ۱۹۸۰ در اصل حکمرانی خوب را به یک خواست عمومی بدل کرده بودند و از این‌رو توجه به حکمرانی خوب، یک کشف بزرگ نبود، بلکه یک خواست عمومی بود. لفت ویچ (۲۰۰۶) معتقد است که کشورهای غربی سال‌ها بود که دلیل عقب‌ماندگی بسیاری از کشورها را نظام فاسد اداری و سیاسی می‌دانستند، اما از ترس پناه بردن آن کشورها به دامان کمونیست، جرأت نداشتند آنها را وادار به انجام اصلاحات کنند. سقوط کمونیسم سبب شد کشورهای غربی از آن پس، بدون ترس از پیوستن کشورها به کمونیسم، اعطای وام به آنها را منوط به اصلاح نظام سیاسی و پاسخگو کردن آن کنند. کاری که به نظر آنها، علاج مشکلات این کشورها نیز بود.

حال به زمینه‌ها و دلایل تبیین جدید از جامعه مدنی توجه می‌کنیم. الکساندر که قبلاً اشاره شد، هم شرح مناسبی بر کتاب کوهن و آراتو نوشته و هم خود متأثر از آنان و در همین سنت فکری قلم زده است. در ابتدای شرح بر اثر آورده است:

«در دهه اخیر [نوشته الکساندر مربوط به سال ۱۹۹۳ است] که سروصدای زیادی علیه دولت‌های اقتدارگرا و توتالیتار به پا شد و موج‌های جدید دموکراسی‌خواهی شکل گرفت که مابه‌ازایی در تاریخ مدرن نداشتند، اصطلاح جامعه مدنی نیز بیشتر مورد توجه قرار گرفت. قسمت زیادی از کتاب کوهن و آراتو با عنوان جامعه مدنی و نظریه اجتماعی

(سیاسی) نیز به همین اهمیت تاریخی برمی‌گردد. آنها با تمرکز بر انقلاب‌های اخیر در اروپای شرقی نشان دادند که چطور کنشگران حاضر در این پهنه جغرافیایی مجدداً به سراغ اصطلاح جامعه مدنی رفتند؛ یعنی اصطلاحی که بیشتر در ادبیات نظریه سیاسی انتهای قرن ۱۸ و ابتدای قرن ۱۹ جریان داشت. در لهستان برای مثال، مطالبه و هدف‌گذاری‌ای که از سوی شخصیت‌های انقلابی با عنوان «انقلاب خودمحدودکننده» مطرح می‌شد، احیای جامعه مدنی بود و نه صرفاً سرنگونی سازوگرهای کمونیستی حاکم بر لهستان. پس از آنکه لهستانی‌ها نتایج تجربه آنتی-کاپیتالیستی رادیکال در آرمان‌شهرهای برآمده از انقلاب‌های مارکسیستی را دیدند، هم خود و هم دنباله‌روهایشان در مجارستان و چکسلواکی از تمامیت‌خواهی‌های نظام‌های کمونیستی به تنگ آمدند و از آن وازده شدند. آنها سپس سعی کردند که به سراغ نوعی از کنشگری انقلابی بروند که کمتر قهرمانانه و حماسی و بیشتر جوابگو برای امور دنیوی باشد. آنها جامعه‌ای متفاوت از قبل می‌خواستند؛ جامعه‌ای به لحاظ سیاسی، تکثرگرا و به لحاظ اقتصادی مبتنی بر بازار.

کوهن و آراتو سپس همین رویه را در سایر نقاط جهان پیگیری کردند و نشان دادند که مطالبه و هدف‌گذاری در جنبش‌های حاضر در امریکای جنوبی و اروپای غربی نیز دیدگاه تئوریک مشابهی داشته است. در امریکای جنوبی که خشونت‌های حاصل از انقلابی‌گری تجربه شده بود و همه دیده بودند که رژیم‌های برآمده از آنها نیز رویه‌های تمامیت‌خواهانه را ادامه می‌دهد، ایده تغییر از درون پیگیری شد. شبکه‌سازی و عمومی‌سازی فرصت‌ها مطرح شد و روشن‌فکران و ایده‌پردازان نشان دادند که چطور خود جامعه با بازگشت به فرصت‌هایی که در رژیم‌های توتالیتار دیده نمی‌شد، می‌توانند از طریق هم‌آیی با هم، قلمروی مدنی برای خود ایجاد کنند. روشن‌فکران اروپایی متأثر از جنبش‌های مخالف کمونیسم و مخالف اقتدارگرایی و با مشاهده شکست‌های مارکسیسم انقلابی در غرب اروپا به سراغ ایده جامعه مدنی رفتند. از جان کین در انگلیس و اوفه در آلمان تا توران در فرانسه، کم‌کم روشن‌فکری اروپایی، تمایلات و مطالبات سوسیالیستی‌اش را کنار گذاشت و به سراغ احیای دیدگاه‌ها و مطالبات مربوط به جامعه مدنی رفت و بحث‌های دموکراسی سازمانی و فرصت‌سازی برای بیان عقاید را مطرح کرد (Alexander, 1993: 797).

خاستگاه سیاسی و فرهنگی جامعه مدنی

دومین دسته از تئوری‌ها یا اساساً قرابت تاریخی با موضوع حکمرانی خوب ندارند و یا با وجود قرابت تاریخی در مقطع پس از فروپاشی شوروی بی‌توجه به ماهیت مباحث مطرح‌شده در این الگو (هنجارمند بودن جامعه مدنی) به وجود خاستگاه‌هایی برای جامعه مدنی غیر از خاستگاه اقتصادی توجه کرده‌اند. هر دو مورد در ایجاد شکاف در دیوار سخت رویکرد هگلی و مارکسی و لذا ایجاد فضایی برای طرح دیدگاه‌های مبتنی بر همکاری در جامعه مدنی در الگوی حکمرانی خوب مناسب هستند. مناسب‌ترین اثری که به زمینه‌های پیدایش جامعه مدنی در دوران جدید یعنی از آغاز انقلاب فرانسه تا فروپاشی شوروی و از آن زمان تا پایان قرن بیستم از منظر مقایسه خاستگاه‌های اقتصادی (اقتصاد سیاسی)، فرهنگی و سیاسی جامعه مدنی پرداخته است، کتابی است با عنوان «جامعه مدنی در دوران مدرن». حمیدرضا رحمانی‌زاده دهکردی اذعان کرده است که مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، هر سه در شکل‌گیری جامعه مدنی مؤثر بوده‌اند. این مناسبات و ساخت‌ها با یکدیگر در تماس بوده، در بسیاری از موارد مکمل همدیگرند. بنابراین تعیین سهم هر کدام از آنها در شکل‌گیری جامعه مدنی به واسطه چند عاملی بودن مسائل اجتماعی بسیار مشکل است (رحمانی‌زاده دهکردی، ۱۳۸۲: ۱۳).

نویسنده مانند استادش دکتر بشیریه و دیگران، هگل را از پیش‌قراولان تبیین تئوریک جامعه مدنی و مارکس را متفکر برجسته این نگاه می‌داند؛ ولی اذعان کرده است که دسته دیگری از متفکران قرون اخیر و در رأس آنها جان لاک به عنوان طرفداران نظریه قرارداد و مهندسی اجتماعی مناسبات حقوقی و سیاسی را تبیین‌کننده جامعه مدنی می‌دانند. همچنین آرنت، گرامشی و هابرماس از جمله نظریه‌پردازانی بودند که جامعه مدنی را از حیطة بحث روبنا و زیربنا تا حدودی خارج کردند و به آن صبغه فرهنگی دادند (همان: ۱۲).

هرچند رحمانی‌زاده، رساله دکتری خویش با عنوان «پیش‌شرط‌های پیدایش جامعه مدنی در دوران مدرن از انقلاب فرانسه تا پایان قرن بیستم» را زیر نظر دکتر بشیریه دفاع کرده است، هم در رساله (۱۳۷۹) و هم در مقدمه کتاب منتج از آن (۱۳۸۲)، درباره رابطه اقتصاد و جامعه مدنی با احتیاط بیشتری نسبت به استاد خود دکتر بشیریه سخن گفته است: «مناسبات اقتصادی، تأثیر مهم‌تری (نه لزوماً تعیین‌کننده‌تر) در

شکل‌گیری جامعه مدنی به معنای جدید آن داشته است» (رحمانی‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۳). در نتیجه‌گیری پایانی کتاب نیز همین احتیاط را تکرار کرده است: «در تحلیل نهایی مناسبات اقتصادی در شکل‌گیری، انبساط و انقباض و نیز میزان پایایی نهادهای مدنی تأثیرگذارتر (از مؤلفه‌های سیاسی و فرهنگی) است» (همان: ۲۳۵).

اما از یکسو چنان‌که دیدیم، در بسیاری از نظریه‌ها، جامعه مدنی دست‌کم پس از فروپاشی شوروی از ماهیت توصیفی محض به ماهیتی هنجاری یا دست‌کم هنجاری-توصیفی (عینی) تحول پیدا کرده و تبیین‌های فرهنگی جدیدی از آن عرضه شده است که نویسنده فوق به آنها دسترسی نداشته است. از سوی دیگر توصیف از عینیت جامعه مدنی نیز از نظر متفکران مختلف در طول دوره‌ای که ایشان مطالعه کرده، متفاوت بوده است و برخی از مناسبات سیاسی و یا فرهنگی را در شکل‌گیری جامعه مدنی از آغاز پیدایش این مفهوم تاکنون بیشتر موثرتر دانسته‌اند. همین امر سبب شده است تا صاحب اثر نیز از رابطه تعیین‌کنندگی عامل اقتصادی احتراز کند و از تأثیر بیشتر آن سخن بگوید.

نتیجه‌گیری

۱. وجود یک جامعه مدنی مستقل از دولت و احزاب سیاسی (جامعه سیاسی) و بخش خصوصی (جامعه اقتصادی)، اساس مدل حکمرانی خوب است. از آنجا که جامعه مدنی به عنوان یکی از ارکان واجزای تشکیل دهنده حکمرانی خوب مطرح است، از این نظر باید از نقش جامعه مدنی در (و نه بر) حکمرانی خوب سخن گفت. شکل‌گیری الگوی حکمرانی خوب با ویژگی‌های یادشده در متن مقاله، نیازمند اجماع در تعریف و همکاری در روند آن است.

۲. محور اصلی حکمرانی خوب، تعادل و تعامل سه نهاد اصلی جامعه یعنی دولت، بازار (بخش خصوصی) و جامعه مدنی است. تعادل، بعد توصیفی جامعه مدنی و تعامل، بعد هنجاری آن است. در تعادل، استقرار نهادهای سه‌گانه به گونه‌ای است که هیچ‌یک جای دیگری را نمی‌گیرد و مرزهای هر کدام بنا به کارکردهای برشمرده شده محفوظ است. چنین وضعیتی هرچند در کشورهای مختلف فرق دارد و بنابراین میدان و میزان بازیگری هر کدام از بازیگران سه‌گانه تاحدودی تفاوت پیدا می‌کند، این تفاوت‌ها منجر

به حذف هیچیک از بازیگران و یا واگذاری نقش یکی به دیگری نمی‌شود. تعامل به معنای تلاش هم‌راستای هر سه بازیگر به عنوان شرط لازم برای تحقق الگوی حکمرانی خوب است که در فضای همکاری و نه ستیز میسر می‌گردد.

۳. هنجاری بودن جامعه مدنی در نظریه کوهن و آراتو با عینیت یافتن و ساختارمندی آن در این الگو پیوند می‌خورد. به عبارت دیگر الگوی حکمرانی خوب، یک الگوی هنجاری است و هنجاری نگرستن، به معنای به دنبال وضعیت بهتر بودن است که جنبه تجویزی پیدا می‌کند و نه به عنوان فضای عمومی ذهنی. به علاوه عینیت جامعه مدنی در نظریه الکساندر به معنای ملاحظه وجود تعارض و تنش در میان و بین جامعه مدنی است. بنابراین همچنانکه دولت و بخش خصوصی به عنوان یک ساختار عینی وجود دارند، جامعه مدنی نیز به عنوان یک ساختار عینی وجود دارد. در این نظریه همانند الگوی حکمرانی خوب، تفاوت چندانی میان جامعه مدنی و نهادهای مدنی (به عنوان تجسم عینی جامعه مدنی) وجود ندارد و گاه به جای هم نیز به کار رفته‌اند. بنابراین از تعریف جامعه مدنی به عنوان فضای عمومی ذهنی و انتزاعی مطرح‌شده در نظریه هابرماس فاصله می‌گیرد.

۴. نمی‌توان مانند استریتن و لمپتون به گونه‌ای سخن گفت که گویی جامعه مدنی، مدینه فاضله و راهگشای تمامی موانع توسعه و از این‌رو شرط کافی برای استقرار حکمرانی خوب (یا به تعبیر هگلی آن، سنتز میان دولت و بخش خصوصی) است. نخست اینکه جامعه مدنی در صورتی می‌تواند چنین نقشی را برعهده گیرد که اخلاق مدنی در مغز و هسته آن جای گرفته و ویژگی‌های حکمرانی خوب (شفافیت، پاسخگویی و...) در خود آن هرچند به صورت نسبی تحقق یافته باشد. دوم اینکه نهادهای مدنی نیز همانند بخش‌های دیگر جامعه با ضعف‌ها و قوت‌های خاص خود در جوامع مختلف مواجه‌اند. بنابراین از این جهت تبیین الکساندر، واقع‌بینانه‌تر است. هرچند راه‌حل گفتمانی و ارائه برنامه قوی او همچنانکه منتقدانش گفته‌اند، جای چند و چون دارد.

۵- در عمل در برخی از کشورها، دولت و در برخی دیگر، بخش خصوصی، جای جامعه مدنی را بسیار تنگ کرده‌اند و حداقل وضعیت تعادل در میان آنها به چشم نمی‌خورد. بنابراین تعامل به معنای واقعی کلمه (رابطه‌ای دوسویه و نه آمرانه و یک‌سویه) محقق نمی‌شود و به طریق اولی همکاری معنا ندارد. چنین وضعیت‌هایی نه با

هیچ‌یک از نظریه‌های مطرح‌شده قابل تبیین‌اند و نه با الگوی حکمرانی خوب مطابقت پیدا می‌کنند.

پی‌نوشت

۱. در کتاب «حکمرانی خوب: بنیان توسعه» که به کوشش احمد میدری و جعفر خیرخواهان تهیه شده و در واقع مجموعه‌ی چند مقاله است، دو مقاله از استیگلیتز (معاون پیشین بانک جهانی) وجود دارد. وی اصول سیاست‌های اجماع پساواشنگتنی را اینگونه برمی‌شمارد: ۱- حاکمیت قانون و هنجارهایی که به مقامات، انگیزه اقدام بر اساس منفع جمعی را می‌دهد؛ ۲- قوه قضائیه مستقل؛ ۳- بازبینی و ترازسازی‌های نهادی از طریق تفکیک قوا؛ ۴- استخدام و ترفیع بر اساس شایسته‌سالاری با حقوق‌های رقابتی؛ ۵- واگذاری فعالیت‌ها از طریق پیمان‌کاری؛ ۶- استفاده از مزایده و مناقصه برای ارائه خدمات خرید کالا؛ ۷- قرارداد بر اساس عملکرد؛ ۸- ایجاد اجماع برای سیاست‌گذاری؛ ۹- اجرای طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها به صورت غیرمتمرکز و مشارکتی؛ ۱۰- مبارزه با فساد و فعالیت‌های خودسرانه (استریتن، ۱۳۸۳: ۳۴).
۲. اما این نکته به معنای کاملاً و منطقی‌بی‌نقص و شفاف بودن این مؤلفه‌ها نیست و در جای خود تأملات نظری لازم را می‌طلبد. از اشکالات مؤلفه‌های هشت‌گانه آن است که با هم تداخل داشته، کاملاً از هم متمایز و متمایز نیستند. مثلاً نتیجه شفافیت، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری است و یا از نتایج مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی است. می‌دانیم که از سوی نهادهای مختلف و پژوهشگران گوناگون، شاخصه‌های حکمرانی خوب یا تکمیل شده و یا متفاوت تعریف و تحدید شده‌اند. برای مطالعه بیشتر دست‌کم مراجعه شود به: Kaufmann, Daniel (2006) "Myths and Realities of Governance and Corruption". www.worldbank.org/wbi/governance/pdf/2-1_GCR_Kaufmann.pdf. Kaufmann, Daniel, Arat Kraay, & Massimo Mastruzzi, (2006) "Measuring Corruption: Myths and Realities". www.worldbank.org/wbi/governance/pdf/six_myths_measuring_corruption.pdf.
۳. در گزارش سال ۲۰۰۴ بانک جهانی آمده است: شهروندان نیازمند وجود سازوکارهایی هستند که از طریق آن بتوانند به طور سودمند و اثربخش، دولت و مأموران دولتی را بر پایه موازین منطقی پاسخگو نمایند. از سوی دیگر قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران نیز نیازمند وجود سازوکارهایی هستند تا ترجیحات و منافع گوناگون شهروندان را به دست آورده و با یکدیگر تجمیع نمایند. نهادهای مدنی، بهترین بستر ایجاد و تقویت چنین

سازوکارهایی هستند. ضمناً بانک جهانی در توصیه‌های سیاستی خود، «تشویق به تأسیس و توسعه سازمان‌های جامعه مدنی» را تأکید کرده و اذعان داشته است که سازمان‌های جامعه مدنی، نقش مهم پل ارتباطی میان شهروندان و دولت را برعهده دارند. این تشکل‌ها به تجمیع و تبیین منافع شهروندان، نظارت بر عملیات اجرایی دولت و پاسخگو کردن دولت از طریق تجهیز عموم مردم به اطلاعات مورد نیاز و نیز انجام کار کارشناسی درباره آثار سیاست‌های ویژه دولت و شئون مختلف سیاست‌ها می‌پردازند. بانک جهانی با مفروض داشتن نقش پیدایش نهادهای مدنی در حکمرانی خوب در توصیه‌های سیاسی خود تا به آنجا پیش رفته که رفع موانع حقوقی، بازدارنده تأسیس و ساده‌سازی و ارزان‌سازی مراحل اداری تشکیل این نهادها و پیشنهاد بخشودگی مالیاتی این نوع تشکل‌ها را توصیه کرده است (ر.ک: Mundial, 2004 به نقل از میدری، ۱۳۸۳).

۴. ممکن است در شمار این بازیگران، تفاوت‌هایی باشد، اما در اینکه سه بخش اصلی دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی، اجزای آن را تشکیل می‌دهند، تقریباً وفاق وجود دارد.

۵. و همچنین کومی نایدو (۱۹۹۹) و کارشناسان سازمان توسعه بین‌المللی کانادا (۲۰۰۰). Naidoo, Kumi (1999) "The Promise of Civil Society", Paper presented in World Conference on Governance, Malina, Philippines, 2 June 1999.

6. Canadian International Development Agency, "Governance", paper presented in World Conference on Governance, Malina, Philippines, 31 May-4 June 1999.

۷. آدام اسمیت و فرگوسن از مشاهیر اینگونه نگاهند. آدام اسمیت در کتاب مهم «ثروت ملل»

از جمله می‌نویسد: «بشر تقریباً همیشه نیاز به کمک برادران خود دارد و بیهوده است که فکر کند می‌تواند این کمک را از حسن خیرخواهی آنها به دست‌آورد و احتمالاً اگر بتواند حسن خودخواهی آنان را به نفع خود تغییر دهد و به آنها بفهماند که انجام چیزی که وی از آنها می‌خواهد، به نفع خود آنان می‌باشد، در این راه پیروز می‌گردد. هر کس که با دیگری مبادله می‌کند، منظورش همین است». از نظر اسمیت، «حسن خیرخواهی و بشردوستی گوشت‌فروش، آجوساز و نانوا نیست که غذای ما را تأمین می‌کند، بلکه توجه آنها به نفع خودشان است که موجب این کار می‌شود. ما از صفات انسانی آنان سخن نمی‌گوییم، بلکه سخن از خودخواهی آنان است و از نیازهای خود با آنان سخن به میان نمی‌آوریم، بلکه از مزایایی که از این مبادله نصیبشان خواهد شد، برایشان برمی‌شماریم. هیچ‌کس به طور کلی، متکی به حسن خیرخواهی همشهریان خود نیست، مگر گدایان» (اسمیت، ۱۳۷۰: ۱۵-۱۶).

8. Olowu, Dele (2002) Introduction-Governance and Public Administration in th

21st century: A research and Training Prospectuse, International Review of Administrative Sciences, Vol 68, No. 3.

۹. برای نمونه منابعی که بر مؤلفه همکاری در حکمرانی خوب توجه و تأکید کرده‌اند، عبارتند از: اسماعیل‌زاده و صرافی (۱۳۸۵)، علیزاده و عرب (۱۳۸۸)، جاسبی و نفری (۱۳۸۸)، سردارنیا (۱۳۸۸ و ۱۳۸۹)، رزمی و دیگران (۱۳۹۴)، امام‌جمعه‌زاده و دیگران (۱۳۹۵) و Rahman (2013).

۱۰. عباس منوچهری (۱۳۸۷)، جامعه مدنی را یک جامعه کاملاً هنجاری می‌داند، اما به دلیل همین هنجاری بودن، آنرا بخشی از حیات اجتماعی و نه یک نوع ساختار زندگی می‌داند. اما هنجاری بودن در نظریه کوهن و آراتو، هم به معنای خوب دیدن و بی‌توجهی به تنش جامعه مدنی است و هم به معنی نهاد تلاش‌کننده برای زیست بهتر.

۱۱. در همین منبع دلایل هنجاری بودن در سه ساحت ذکر شده است.

۱۲. برای آنکه مدعای فوق مبنی بر اشتراک سنت فکری الکساندر با آراتو و کوهن را مستند کنیم، بد نیست به نقل زیر اشاره کنیم: «آنها [کوهن و آراتو] واقعاً بحث‌های مهمی را درباره جامعه مدنی در کتاب خود مطرح کرده‌اند و به غنای ادبیات تئوریک این حوزه افزوده‌اند. درباره آنها باید اذعان کرد که تئوری آنها، جزئی مهم از بدنه نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی معاصر محسوب می‌شود. آنها نقدهای خوبی را به پیشینیان خود وارد کرده و سنتز خوبی از آرای آنها ارائه کرده‌اند. اثر آنها، یک پیشرفت نظری بزرگ محسوب می‌شود. نظریه آنها چالش‌ها و فرصت‌های زیادی را در مقابل علاقه‌مندان به حوزه جامعه مدنی می‌گشاید. نظریه‌ای که نه تنها یکی از دستاوردهای مهم در تعریف مدرن‌تیه دموکراتیک است، بلکه مفهومی تازه در تفکر اجتماعی را نیز ایجاد نموده است» (Alexandre, 1993: 802).

13. Alexander, J, C. and Seidman, Steven (eds) (2001) The new social theory reader, Routledge.

14. Lef twich, Adrian (2006) Politics in command: development studies and the rediscovery of social science. Routledge.

منابع

- آراتو، اندرو (۱۳۷۹) «جامعه مدنی و نظریه سیاسی در آثار لومان»، ترجمه هاله لاجوردی، فصلنامه فلسفی ارغنون، شماره ۱۷، زمستان، صص ۱۱۱-۱۲۶.
- استریتن، پل (۱۳۸۳) حکمرانی خوب پیشینه و تکوین مفهوم، در: حکمرانی خوب بنیان توسعه، به کوشش احمد میدری و جعفر خیرخواهان، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، اسماعیل‌زاده، حسن و مظفر صرافی (۱۳۸۵) «جایگاه حکمروایی خوب برنامه‌ریزی شهری طرح متروی تهران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی ویژه‌نامه جغرافیا، پاییز، شماره ۴۸، صص ۱-۲۸.
- اسمیت، آدام (۱۳۷۰) ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران، پیام.
- افروغ، عماد (۱۳۸۲) جامعه مدنی: پیش‌شرطها و موقعیت آن در ایران، در: مجموعه مقالات جامعه مدنی و اندیشه دینی، تهران، پژوهشکده فرهنگ و معارف.
- الوانی، سیدمهدی و محسن علیزاده (۱۳۸۶) «تحلیلی بر کیفیت حکمرانی خوب در ایران»، مجله مطالعات مدیریت بهبود و تحول، شماره ۵۳، بهار، صص ۱-۲۴.
- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و دیگران (۱۳۹۵) «الگوی حکمرانی خوب؛ جامعه همکار و دولت کارآمد در مدیریت توسعه»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۳۶، پاییز، صص ۷-۴۰.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ بیست و چهارم، تهران، نی.
- جاسبی، جواد و ندا نفری (۱۳۸۸) «طراحی الگوی حکمرانی خوب بر پایه نظریه سیستم‌های باز»، فصلنامه علوم مدیریت ایران، سال چهارم، شماره ۱۶، صص ۸۵-۱۱۷.
- رحمانی‌زاده دهکردی، حمیدرضا (۱۳۷۹) پیش‌شرط‌های پیدایش جامع مدنی در دوران مدرن از انقلاب فرانسه تا پایان قرن بیستم، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- (۱۳۸۲) جامعه مدنی در دوران مدرن، تهران، برگ زیتون.
- رزمی، محمدجواد و دیگران (۱۳۹۴) «الزامات تحقق حکمرانی خوب برای دستیابی به توسعه انسانی؛ در اقتصاد، توسعه و برنامه‌ریزی»، دوره چهارم، شماره ۲، صص ۵۱-۷۶.
- ستیس. و. ت (۱۳۷۰) فلسفه هگل، ترجمه دکتر حمید عنایت، جلد اول و دوم، چاپ ششم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۸۹) «جامعه مدنی اخلاقی و حقوق بشر بنیاد و حکمرانی خوب»، فصلنامه سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۸۱-۲۸۲، صص ۶۸-۷۹.
- (۱۳۸۸) «اثر سرمایه اجتماعی بر حکمرانی خوب»، فصلنامه سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۵۹، صص ۱۳۲-۱۴۵.
- سعیدی، محمدرضا (۱۳۸۲) درآمدی بر مشارکت مردمی و سازمان‌های غیردولتی، تهران، سمت.

- علیزاده، محسن و محبوبه عرب (۱۳۸۷) «تأثیر حکمرانی خوب بر توسعه انسانی»، ششمین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، ناشر، سوپلیکا: <https://civilica.com/doc/66592>.
- فخرایی، سیروس (۱۳۸۸) «تفکرات جامعه‌شناختی جفری الکساندر»، مطالعات جامعه‌شناسی، دوره ۱، شماره ۴، صص ۲۹-۵۴.
- قلی‌پور، رحمت‌الله (۱۳۸۷) حکمرانی خوب و الگوی مناسب دولت، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- کاظمی، حجت (۱۳۹۴) «از شکست بازار تا شکست دولت: مناقشه بازارگرایان و دولت‌گرایان در دوران مدرن»، دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۸، پاییز و زمستان، صص ۱۶۸-۱۲۷.
- کوهن، جین (۱۳۸۳) «حوزه عمومی، رسانه‌ها و جامعه مدنی»، ترجمه لیدا کاووسی، مجله رسانه، سال پانزدهم، شماره ۵۹، پاییز، صص ۴۵-۶۸.
- محیط، مرتضی (۱۳۷۸) «جهانی شدن سرمایه چیست و به کجا می‌رود»، فرهنگ توسعه، شماره ۳۹-۴۱، مهر، صص ۸۵-۹۱.
- معمارزاده، غلامرضا و دیگران (۱۳۸۹) «اکولوژی متعادل»، مجله پژوهش‌های مدیریت، شماره ۸۴، بهار، صص ۲۱-۴۵.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۷) «مبانی فکری جامعه مدنی»، در: جامعه مدنی، اصول رویکردها و زمینه شکل‌گیری آن در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۶-۱۷.
- منوریان، عباس (۱۳۷۹) «از دولت خوب تا حکومت‌داری خوب»، فصلنامه مدیریت دولتی، شماره ۴۸ و ۴۹، صص ۹-۲۵.
- میدری، احمد (۱۳۸۳) «مقدمه»، در: حکمرانی خوب بنیاد توسعه، به کوشش احمد میدری و جعفر خیرخواهان، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- نظری ندوشن، محمد (۱۳۹۰) حق مردم بر آگاهی و رابطه آن با حکمرانی خوب، رساله ارشد حقوق حقوق عمومی، دانشکده حقوق پردیس فارابی قم، دانشگاه تهران.
- نیکو نسب‌تی، علی (۱۳۹۰) «حکمرانی و توسعه: گذشته، حال و آینده»، برنامه‌ریزی و بودجه، شماره ۱۵، صص ۱۲۹-۱۵۴.
- هابز، توماس (۱۳۸۵) لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، چاپ پنجم، تهران، نی.

Alexander, J, C (1993) The return to civil society, In Contemporary Sociology, Vol,22, No,6, pp,797-803.

Alexander, J. C. , & Smith, P (1993) The discourse of American civil society: A new proposal for cultural studies. Theory and society, 151-207.

Alexander, J, C. and Seidman, Steven (eds) (2001) The new social theory reader, Routledge.

- Cohen, J. L. , & Arato, A (1992) *Civil society and political theory* Cambridge, Google Scholar.
- Emirbayer, M (2008) "Review of The Civil Sphere" in *American Journal of Sociology*, Vol,113, No,5, pp,1464-1468.
- Kaufmann, Daniel (2006) "Myths and Realities of Governance and Corruption", [www. worldbank. org/wbi/governance/pdf/2-1_GCR_Kaufmann. pdf](http://www.worldbank.org/wbi/governance/pdf/2-1_GCR_Kaufmann.pdf),
- Kaufmann, Daniel, Arat Kraay, & Massimo Mastruzzi, (2006) "Measuring Corruption: Myths and Realities". [www. worldbank. org/wbi/governance/pdf/six_myths_measuring_corruption. pdf](http://www.worldbank.org/wbi/governance/pdf/six_myths_measuring_corruption.pdf).
- Rahman, Makhlesur (2013) *Civil society, good governance and political participation in Bangladesh: an analysis from gender perspective* European journal of business and social science, Vol. 2 No. 7 pp: 1-18 October
- United Nations Development Programme (2000) "Characteristics of Good Governance".
- Whitehead, Laurence (2004) "the Uncivil Interstices between Civil and Political Society" in Peter Bunell & Peter Calvert (eds), *Civil Society in Democratization*, USA, Frankass Publication.